

آنان مسلط به امر و مسائل نظام سیاسی خویش هستند و همان‌ها هستند که میزان و گسترهٔ اختیارات کارگزاران نظام اسلامی را تعیین می‌کنند. امر مهم است که وکالت عقدی جایز، متزلزل و موقت است و تنها در حوزه و قلمروی که موکل واگذار می‌کند وکیل حق دخالت دارد و نه بیشتر. به نظر می‌رسد که در این نظریه و با تلقی ارائه شده، دایرهٔ اختیار کارگزاران آن صرفاً محدود به مواردی است که از سوی مردم به آنان واگذار می‌شود.

۲-۴-۲. اختیارات دولت اسلامی در چارچوب نظریهٔ حسبه

از دیگر سو، برخی از فقهای معاصر، در کنار پذیرش امور حسبیه به معنی عام، ولایت و زعامت سیاسی فقیه را نیز می‌پذیرند. به بیان دیگر، با ورود به عرصه امور حسبیه، ولایت را برای فقیه می‌پذیرند. مرحوم شیخ جواد تبریزی در این باره باور داشت که «انَّ ولاية الفقيه انما هي على الامور الحسبية بنطاقها الواسع و هي كل ما علم انَّ الشارع يطلبه و لم يعين له مكلفاً خاصاً و منها بل اهمها ادارة نظام البلاد و تهيئة المعدات و الاستعدادات للدفاع عنها» (تبریزی، ۱۳۸۵، ج ۳: ص ۳۵۸)، «ولایت فقیه سرپرستی بر امور حسبیه در گسترهٔ وسیع آن است که عبارت است از هر آنچه که علم داریم شارع آن را طلب کرده و مکلف خاصی برای آن تعیین نکرده است و از آن جمله بلکه مهم‌ترین آن‌ها ادارهٔ نظام کشورها و تهیهٔ زمینه‌ها و امکانات به جهت دفاع از آن است». اما طبعاً بر عهدهٔ فقیه است که این مصداق مهم امور حسبیه را ترک نکنند و برای حفظ و تأمین آن حکومت تشکیل دهد. برپایهٔ این دیدگاه، به نظر می‌رسد که گسترهٔ اختیارات کارگزاران نظام اسلامی بسته به تشخیص حاکم و قوانین و حدود الهی است و اگر او تشخیص دهد که مثلاً عامل نظام اسلامی در عرصهٔ خصوصی دخالت بکند یا نه، طبعاً می‌توان آن را مصوب و اجرایی کرد. به واقع، درست است که دروازهٔ ورود به بحث ولایت فقیه امور حسبیه است، اما وقتی وارد قلمرو اختیارات ولایت می‌شود، اختیاراتی وسیع برای فقیه قائل است، هرچند به دایرهٔ اختیارات در نظریهٔ ولایت مطلقهٔ فقیه نمی‌رسد.

مختص به پیامبر و ائمه (ع) است و آنچه برای فقیه از روایات استفاده می‌شود دو چیز است: قضاوت و فتوا. برای فقیه حق تصرف در مال قصر یا غیر آن وجود ندارد که از امور مربوط به شأن ولایت است، مگر در امور حسبه که فقیه در آن ولایت دارد، اما نه به معنی ادعاشده:

«أن الولاية لم تثبت للفقيه في عصر الغيبة بدليل وانما هي مختصة بالنبي والائمة عليهم السلام، بل الثابت حسبما تستفاد من الروايات أمران: نفوذ قضاؤه و حجة فتواه و ليس له التصرف في مال القصر أو غيره مما هو من شئون الولاية إلا في الامر الحسبي فان الفقيه له الولاية في ذلك لا بالمعنى المدعى» (موسوی خوینی، ۱۳۸۹، ج ۱: ص ۴۲۴).

سپس ایشان، همانند مرحوم آخوند خراسانی، بیان می‌کنند این نفوذ تصرف از باب قدر متیقن است، زیرا که تصرف در مال دیگری جایز نیست، همچنان که تصرف در مال غایبان یا قاصران مانند فرد سفیه نیز جایز نیست، مگر از باب آنکه از امور حسبیه است و چاره‌ای جز آن باقی نمی‌ماند و از رضایت مالک اصلی که خداوند باشد کشف می‌کنیم که آن تصرف را حقیقتاً نافذ کرده است. ایشان سپس می‌نویسد قدر متیقن از کسی که خداوند به تصرف او راضی است فقیه جامع شرایط است، پس برای او جواز تصرف ثابت است و نه ولایت: «و القدر المتیقن ممن رضی بتصرفاته المالك الحقيقي هو الفقيه الجامع للشرائط فالثابت للفقيه جواز التصرف دون الولاية» (موسوی خوینی، ۱۳۸۹، ج ۱: ص ۴۲۴). بنابراین مرحوم خوینی هر چند دخالت در امور را برای فقیه در امور حسبیه به رسمیت می‌شناسد اما این امر از باب ولایت نیست. بنابراین، همان‌گونه که ذکر شد، در این نگره، موقعیت چندان برای اختیارات کارگزاران نظام اسلامی باقی نمی‌ماند و اگر هم مواردی باشد، از حیث امور عرفی است که طبعاً بر اساس قوانین عرفی کم یا زیاد می‌شود.

این امر در نظریهٔ «وکالت سیاسی» (حائری، ۱۹۹۵، م. ص ۱۱۹) که فردی از سوی مردم به عنوان حاکم آنان انتخاب شود یا «وکالت فقیه» که مردم فقیه را به عنوان وکیل خود انتخاب کنند نیز تا حدی چنین است و، بر اساس تعلق مالکانهٔ حکومت به همهٔ شهروندان،

که «فأعلم، أنه لا زب في ولايته في مهام الأمور الكلية المتعلقة بالسياسة التي تكون وظيفة من له الرئاسة»؛ یعنی شکی نیست که امام (ع) در امور کلی و مهمی که متعلق به سیاست و عهده داری آن‌ها و وظیفهٔ حاکمان است دارای ولایت می‌باشد. وی سپس دربارهٔ اختیارات امام معصوم (ع) در خصوص دخالت در امور جزئی که متعلق به اشخاص است، مانند فروش خانهٔ دیگری و اموری که تصرف در اموال مردم است، آن را محل اشکال می‌داند: «انما في الأمور الجزئية المتعلقة بالأشخاص كبيع دار و غيره من التصرف في أموال الناس فقيه اشكال» و دلیل آن را عدم نفوذ افراد در ملک دیگری مگر به اجازهٔ آن فرد می‌داند و اینکه تصرف مال دیگری حلال نیست مگر به رضایت او. در سیرهٔ پیامبر اسلام (ص) آمده است که با اموال مردم همان‌گونه رفتار می‌کرد که بقیهٔ مردم با یکدیگر رفتار می‌کردند:

«مما دل على عدم نفوذ تصرف أحد في ملك غيره إلا باذنه، و أنه لا يحل مال الأ بطيب نفس مالک و وضوح ان سيرة النبي (ص) أنه يعامل مع أموال الناس معاملة سائر الناس» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۹۵).

همچنین ایشان، در اینکه آیا پیروی از او امر و نواهی امام (ع) به طور مطلق حتی در امور غیرسیاسی و غیر احکام از امور عادی هم جریان دارد یا نه، آن را دارای اشکال می‌داند و قدر متیقن از آیات و روایات را صرفاً محدود به اطاعت در اموری می‌داند که از جهت نبوت و امامت از رسول الله (ص) یا ائمه (ع) صادر شده است» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۳۵). به هر حال، این دیدگاه اصولاً اختیارات حاکم و کارگزاران نظام اسلامی را محدود و مضیق می‌بیند و بیشتر امور را به عرصهٔ عمومی-مردمی و قانونگذاری در عرصه‌های مختلف، با لحاظ قوانین شرع، واگذار می‌کند.

از دیگر سو، مرحوم آیت الله خوینی نیز اصولاً ولایت فقیه را به معنای مرسوم نمی‌پذیرد، بلکه بحث از جواز تصرف را طرح می‌کند و ولایت حاکم را در نهایت دشواری و اشکال می‌داند (موسوی خوینی، ۱۳۸۹، ج ۱: ص ۲۵۸). ایشان در جمع بندی نهایی می‌نویسد که در عصر غیبت دلیلی برای ولایت فقیه وجود ندارد، بلکه ولایت تنها

آیت الله تبریزی معتقد است که گسترهٔ اختیارات کارگزاران نظام اسلامی بسته به تشخیص حاکم و قوانین و حدود الهی است و اگر او تشخیص دهد که مثلاً عامل نظام اسلامی در عرصهٔ خصوصی دخالت بکند یا نه، طبعاً می‌توان آن را مصوب و اجرایی کرد.